

شہلا آقاپور

ذرات گرم حس

(گزینہ اشعار اجتماعی و فلسفی)
۱۳۷۰-۱۳۸۰

ذرات گرم حس

ذرات گرم حسی
شناور در آب،
زلالی چشمان تو
در خاطرم
طراحی می شوند.

*

عمیقترین فریادهای
درونی ام را
در آب می بینم.

*

انگار
گذشته و حال زندگیم
در هم ادغام
و موهای پریشان من
در آینه‌ی اندوه
ناگهان سپید می
شوند.

*

ذرات گرم حسی
شناور در آب،
زلالی چشمان تو
در خاطرم
طراحی می شوند

*

پیام تولد پروانه‌ای
رها از تارهای پيله‌ی ابریشمی
اش،

پرواز کنان
بعدهای نوین دیگری
آغاز می کند

*

می گفت...
نگران نباش

*

جدائی ام
از تارهای پیله ی ابریشمی
پایان من نیست

*

اکنون
پروانه ای
هستم
آزاد...

*

اما
موهای پریشان من
درآینه ی اندوه
ناگهان سپید می شوند

*

با شکیبایی
به خودمی گویم

مرا

چه دردی ست
ا و پروانه ای ست
آزاد.

*

مرا

چه دردی ست ...

شهلا آقاپور

اندیشه های حسی

(گزینه اشعار زندگی و عشق)

۱۳۷۰ - ۱۳۸۰

من یاد می گیرم

در خلوت خویش
به شیفتگی قویی می اندیشم
که وفای عشق ابدی را
در سایبان غروب دریا
مانند شعری لطیف به
قوی دیگری نثار می کند

من یاد می گیرم
با لحظه های کوچک منور
- که بزرگ هستند -
می توان جهان را روشن کرد

*

از رسالت طلوع خوینها ،
کا جها پر می کشند
جغدها حرف می زنند

*

از ابتدا تا انتهای زندگی قوها، جغدها
و کا جها

من یاد می گیرم

*

در هوشیاری درون ،
هرم یک چشم آگاه را
رسم می کنم.

*

من دوباره

و

دوباره

یاد می گیرم.

شہلا آقاپور

آشفتگی جهان

(گزینہ اشعار فلسفہ زندگی)

۱۳۷۰ - ۱۳۸۰

آشفتگی جهان

در کودکی به من گفته اند :

نقش تو
آستان فتح خویش
نها دت دوست داشتن
مرهم هر درد بودن

*

کسی
هر شب
دعا

تزئین معبد می کند
نوری در تاریکی
می آراید

*

فلسوفی

برای هر اثری
دلیلی می آفریند

و

در اندیشه ی

عالم و آدم
بسر می برد

*

انگار هیچ اتفاقی
نیفتاده است .

*

درویشی در خلسه
دیگر
نمی هراسد

*

شاعری برای
دلتنگی خود
ماه را
اسیر آینه می کند

*

انگار هیچ اتفاقی
نیفتاده است .

*

در کودکی به من گفته اند:

نقش تو
آستان فتح خویش
نها دت دوست داشتن
مرهم هر درد بودن

*

آیا من
هر گز بوده ام
وجود داشته ام
یا خیالی
بیش نبوده است.

*

کدامین نهاد
کدامین نقش
کدامین مرهم

*

در کودکی به من گفته اند :

دیوانگان با خود
حرف می زنند
می خندند
قانون
زیر پا می گذارند

*

آیا راه آنان
بیراهه است

*

یا

این ،

تصور ما

از صحنه ی زندگی است

*

می خواهم خود را

در عطر گل های دریائی

رها کنم

*

به با دها بسپارم

در رود خانه ها

جاری شوم

*

راه بودا پیش گیرم و

غرق روشنائی شوم

*

شاید هم

به اول خلقت بر سم

*

در گوشه ای از خیابان
جایی گزینم
و گدایی
ژنده پوشی با شرم
و در شک و تردید بگویم
همه چیز بیهوده است

*

دنیا

کویری است
سراب گونه.

*

در کودکی به من گفته اند:

مرگ

انتظاری است
اسرار آمیز

*

اگر مشتی خاک

بر مزار عزیزی

بیفشانی

در زمان حل خواهی شد

*

هرگز
به وسوسه های
جستجوی خویش
نیاندیشی

*

در کودکی به من گفته اند:
نیرو برابر است با کل
در سرعت نور به توان د و

*

کاهشانها
از هم دور می شوند
مدام تولید مثل می کنند
از انفجار و انقباض ماده ای
به حجمی بزرگ
در انبساط رسیده اند

*

آدم ،
ماشینی است
با احساس؟
از او چیزی
جز خاک
نمی ماند؟

*

همه چیز

تصادفی است؟!

ارادی است؟!

یا از پیش تعیین نشده؟!

*

آری

این سر نوشت

یا تقدیر

من و توست.

*

در کودکی به من گفته اند:

در بازی سیاست

دروغ هر روز برابر آئینه

تکرار می شود

*

خود فروش

ناچار

بدن فروشی را

گزیده است

*

کسی جای خالی عشق را

در آغوش معشوقه ها

می جوید.

*

در کودکی به من گفته اند:

دعای مادر عشق
تسلای درد تو است
در تاریکی
به سوی
من آشفته
می شتابد

فرو می روم
به سرای عشق او
*

آه می کشم
به سوز ساز دوست
*

بهار می بینم
بهار در نگاه مرغکان
مجدوب جهان می شوم
*

پیوسته مثل جویباری
به دریاها می پیوندم
*

گرده هایم
جایی دیگر
رشد خواهند کرد
*

چه کسی می داند
*

شاید
دانه های اشکم
نیز
در خاک عزیزی
سبز شوند

*

آه

چه کسی
می داند

شاید
عشق او
تسلای
درد من است

*

آه

چه کسی
می داند...